

<http://doi.org/10.30510/pscci.2025.543885.1328>

**The Course of Political and Social Developments Governing
Punishment in Iranian Criminal Law**

Shapour Mohammad Hosseini¹

Received: 24 April 2025

Reception: 30 July 2025

Abstract

Throughout its existence, criminal law has used various methods in response to crimes. Although the criminal justice system has sought to find the most appropriate method to respond to crimes, the most common method has been to resort to penal mechanisms. Punishment, as a social reaction, is accompanied by the intentional imposition of suffering and hardship, destruction or loss of dignity, and deprivation of rights of individuals. For this reason, the implementation of such a reaction requires a proper explanation and justification. In the meantime, the theory of moral punitiveness has been considered one of the oldest claimants of the justification of punishment. However, for a significant part of the twentieth century, this idea was considered a backward and abandoned idea by criminologists, penalists, and philosophers of criminal law. However, the last decades of the twentieth century were the era of the revival of the retributive paradigm, so that many critics of this thinking became its serious supporters. The present study, using a descriptive-analytical method and a library-based data collection tool, has reached this important achievement: exploring the reasons for the enthusiastic reception of the aforementioned theory by the experts in the field of criminal justice, evaluating its capabilities and shortcomings, and presenting an appropriate decision to the executors of the judicial system. Keywords: retributiveism, moral justification of punishment, inherent legitimacy of punishments, consequentialism, revival, retributiveism

¹Assistant Professor, Law Department, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran

<http://doi.org/10.30510/pscci.2025.543885.1328>

سیر تحولات سیاسی و اجتماعی حاکم بر سزاگرایی در حقوق کیفری ایران

شاپور محمد حسینی^۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۸

چکیده

حقوق جزا در طول حیات خود از شیوه های مختلفی در پاسخ به جرائم استفاده نموده است. هرچند که نظام عدالت کیفری در صدد یافتن مناسب ترین شیوه برای پاسخ به جرائم بوده است اما معمول ترین شیوه توسل به سازوکارهای کیفری بوده است. مجازات به عنوان واکنشی اجتماعی با تحمیل عمدی رنج و مشقت، نابودی یا کسر حیثیت و سلب حق افراد همراه است. به همین دلیل اعمال چنین واکنشی مستلزم تبیین و توجیهی شایسته است. در این میان نظریه سزاگرایی بارویکردی اخلاقی، از قدیمیترین مدعیان توجیه مجازات محسوب می شده است. اما در قسمت قابل توجهی از قرن بیستم، این اندیشه از سوی جرم شناسان، کیفرشناسان و فلاسفه حقوق کیفری، اندیشه ای واپسگرا و متروک تلقی می شد. اما دهه های آخر سده بیستم، دوران رستاخیز پارادایم سزاگرایی است، به گونه ای که بسیاری از منتقدان این تفکر به حامیان جدی آن تبدیل شدند. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و ابزار گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه ای بدین دستاورد مهم رسیده است که کاوش در علل استقبال مشتاقانه صاحب نظران حوزه عدالت کیفری از نظریه مذکور، قابلیت ها و نقصهای آن را ارزیابی می کند و یک تصمیم مناسب را پیش روی مجریان دستگاه قضایی می نهد.

واژگان کلیدی: سزاگرایی، توجیه اخلاقی کیفر، مشروعیت ذاتی مجازات، پیامدگرایی، رستاخیز، سزاگرایی

سزاگرایی در شمار نخستین نظری‌ها در باب توجیه کیفر قرار دارد. ایمن اندیشه قدمتی برابر با تاریخ حیات انسان دارد. از بدیهی‌ترین و اولین پاسخ‌هایی که در باب چرایی کیفر به ذهن متبادر می‌شود این است که هر کس مرتکب خطایی شود مستحق تنبیه و کیفر است. سزاگرایان نیز با تکیه بر همین برداشت بر این باورند که مجازات دارای مشروعیتی ذاتی است. پیش از بررسی چارچوبهای اندیشه سزاگرا لازم است به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که اصولاً اندیشه مذکور در چه بستری ارائه میشود؟ اساساً ضرورت توجیه و استدلال در راستای مشروعیت کیفر، ناشی از چیست؟ به بیان دیگر، فلسفه وجودی مجازات چیست؟ واقعیت این است که اجرای مجازات همواره با نوعی سلب حق همراه است. به یک تعبیر، بسته به نوع حقوقی که در فرایند اعلام حکم و اجرای مجازات از افراد سلب می‌گردد میزانی از رنج و مشقت بر آنان تحمیل می‌شود. اعدام و شلاق موجب سلب حیات و نیز سلب سلامت انسان شده و زندان نیز حق آزادی را از انسان سلب می‌نماید. گونه‌های دیگر مجازات‌ها نیز هر یک نوعی محرومیت از حق به شمار می‌آید. علاوه بر این، مجازات، تحمیل عمدی درد و رنج بر انسانهاست. بنابراین، ضروری است که انجام چنین اقداماتی علیه منافع و حقوق انسانها توجیهی متقاعدکننده به همراه داشته باشد. از آنجا که طبق تعریف، تدابیر کیفری اموری ناخوشایندند، جز در صورت وجود کارکرد و توجیهی مناسب برای آنان، در این جهان

جایی ندارند (Bagaric, 2001: 3)

بنابراین توجیه اخلاقی کیفر، امری اجتنابناپذیر و ضروری است. در این خصوص، تبیینهای متفاوت و گاهی متناقض برای اقدامات کیفری در جامعه ارائه شده است. از نگاه برخی، کیفر علیه مجرم ان اجرا میشود تا موجب پیشگیری از ارتکاب جرم در و یا سایر کسانی که ظرفیت آینده از سوی آنها (گردد بازدارندگی خاص تا ارتکاب جرم را دارند از روی آوردن به رفتار مجرمانه خودداری نمایند برخی نیز معتقدند که مجازات اگر اثر بازدارندگی نداشته باشد، بازدارندگی عام میتواند به گونه ای اجرا شود که امکان ارتکاب جرم از ناحیه مجرم و ایجاد

مجازات می‌تواند مزاحمت برای دیگران را از او سلب نماید توانگری از مجرم به عنوان روشی برای اصلاح، بازپروری و بازپذیری مجرم تلقی شود اصلاح در نهایت، کیفر می‌تواند پاسخ طبیعی خطای فرد در قالب جرم ارتكابی باشد (سزادهی). آنچه گذشت بخش مهمی از نظریه های موجود است که هر یک به شیوه ای مدعی عقلانیتی هستند که می‌تواند توجیه گرا عمل کیفر علیه بزهکاران باشد. در هر نظام کیفری، قانونگذار یا مقام قضایی ممکن است یکی از این مبانی توجیهی را مورد توجه قرار دهد. این امکان نیز وجود دارد که در زمان ها و مکانهای مختلف، برخی از این رویکردها در مقام عمل از اولویت بیشتری برخوردار گردند. با این وجود چه ضرورتی اقتضا کرده است که در طول تاریخ مباحث دامننه داری از سوی محققان حوزه فلسفه، سیاست و حقوق همراه با چالش های فراوان در این زمینه مطرح گردد؟ مشکل از آنجا ناشی می شود که گاه بین اهداف متفاوت کیفر تعارضاتی ایجاد میشود. به عنوان مثال، آیا می توان اهداف اربعاب، اصلاح و استحقاق را در مهندسی یک نظام کیفری توأمان لحاظ نمود؟ هدف اربعابی مقتضی شدت و حدت بیشتری در واکنش های کیفری بوده و در مقابل اهداف اصلاحی مستلزم نوعی ملایمت و انعطاف پذیری نظام کیفری در مواجهه با بزهکاران است. در حالی که رویکرد سزاگرا، نظام کیفری را به برابری یا تناسب جرم و مجازات فرامیخواند. همچنین، گاه گزینش اهداف مذکور به صورت همزمان به عنوان مبنای نظام کیفری می تواند تعارضی اجتناب ناپذیر میان حقوق جامعه، متهم و بزه دیده ایجاد نماید. الزاماتی که گاه به دشواری قابل جمع با یکدیگرند. قبل از ورود به مباحث اصلی این نوشتار شایسته است به عنوان بخشی از مقدمه ابتدا نگاهی کلی به مفهوم سزاگرایی داشته باشیم و سپس ریش های این اندیشه را در دوران باستان جستجو نماییم. این امر می‌تواند از یک سو نمایی روشن از موضوع مقاله در ذهن خواننده ترسیم و از سویی دیگر قدمت و اصالت این اندیشه را آشکار نماید.

۱. مفهوم سزاگرایی

بر خلاف اندیشه های پیامدگرا که هدف کاستن از میزان جرایم را مشروعیت بخش اقدامات کیفری خویش می دانند؛ سزاگرایان در پی

آنند که «مجرمان آنچه را شایسته هستند دریافت نمایند» (کاوادینو، ۱۳۸۴: ۳۰۹؛ وایت، ۱۳۸۶: ۹۳) آنچه در نگاه سزاگرایان تحمیل کیفر را توجیه می نماید نتایج حاصل از اجرای آن نیست. اگرچه اجرای مجازات پیامدهای فردی و اجتماعی مثبتی به همراه خواهد داشت، این پیامدها نمیتواند توجیه گر اصل مجازات باشد. از دیدگاه معتقدان به این اندیشه، حق بر خیر مقدم ب وده و حق کیفر از نقض قانون و تجاوز به اصول اخلاقی سرچشمه میگیرد (تیت، ۱۳۸۴: ۲۵۳) توجه به جرم ارتكابی، پایبندی به اصول اخلاقی، اعتقاد به حسن ذاتی کیفر، تناسب و برابری مجازات با عمل خلاف ارتكابی و عدم توجه به پیامدهای حاصل از اجرای مجازات از اصول اندیشه سزاگرایی است. در واقع با ارتكاب رفتار مجرمانه، اصول اخلاقی چون عدالت مخدوش شده و تنها از طریق اجرای مجازات است که می توان نظم مختل شده را احیا نمود و با اجرای کیفری شبیه به جرم ارتكابی، تعادل را مجدداً به جامعه بازگرداند (پرادل، ۱۳۷۳: ۱۸) بر خلاف باورهایی که به نظریه سزاگرایی نسبت داده می شود و آن را اندیشه ای ارتجاعی، خشونت طلب و انتقامجو تلقی میکند، مفهوم استحقاق و تناسب در این رویکرد عاملی برای کنترل خشونت، تعیین مرز و محدودیت برای میزان مجازات و نهایتاً حفظ کرامت انسانی و پاسداری از حقوق متهمان محسوب میشود. آنگونه که در بخش مربوط به سزاگرایان نوین مشاهده خواهیم نمود، یکی از دلایل ظهور مجدد اندیشههای سزاگرا در دوران معاصر، انتقادهای شدید بود که به نامعین بودن، نامحدود بودن و نیز پراکندگی اقدامات کیفری وارد می شد. در تقابل با رویکردهای پیامدگرا، سزاگرایان در پی آن نیستند که با استفاده از هر شیوه ممکن به اهداف خویش دست یابند. برعکس، تناسب و برابری میان جرم و مجازات، خود یکی از اهداف سیاستهای کیفری مبتنی بر سزاگرایی است. در دوران کهن نیزوضع قاعده مشهور چشم در برابر چشم، تلاشی برای انتظام بخشی به مجازات های انتقام جویانه ای بود که در جریان آن مجازات تا حصول تشریف خاطر بزه دیدگان تداوم می یافت. این کینه توزی و آتش انتقام، گاه دامنگیر خانواده و قوم و قبیله بزهکار نیز می شد. سزاگرایان با کنترل این کینه توزی عریان به دنبال حاکمیت مفهوم استحقاق بر جریان تعیین و اجرای

کیفربودند (۶۷۶: ۱۹۹۹ Berry) به رغم دریافت های متعددی که از اندیشه سزاگرایی صورت می گیرد (کاتینگهام، ۱۳۸۴: ۱۵۰)، اندیشه بنیادین این نظریه آن است که بزهکار با ارتکاب جرم نسبت به جامعه خویش مدیون میشود و مجازات، تاوانی است که او باید در قبال این دین پرداخت نماید. در نتیجه، برقراری تناسب میان جرم و مجازات امری اخلاقی اجتناب ناپذیر است. استفاده از استعاره «احیای تعادل در جامعه و یا امحای آثار جرم از ضمیر جامعه»، بیان دیگری از اندیشه مکافات گرایی است.

۲. سزاگرایی در دوران باستان

تفکر سزاگرایی همانگونه که پیشتر اشاره شد، در زمره ریشه دارترین و پرسابقه ترین اندیشه های بشری در حوزه فلسفه کیفر، در مقام اندیشه و عمل است. با گذار جوامع انسانی از دوره انتقام خصوصی به دوران دادگستری خصوصی، می توان شاهد نخستین مقررات نوشته و نانوشته در حکومت های مقتدر مشرق زمین و به ویژه بین النهرین بود. قانون نامه (کد) حمورابی یکی از بارزترین نمونه های قانونی گذاری است که در آن رویکرد سزادهی جایگزین روشهای برگرفته از جنگ و انتقام خصوصی شده است. حمورابی سده ها پیش از آنکه اندیشه های بزرگانی مانند افلاطون و ارسطو مطرح شود، به جرم انگاری رفتارهایی میپردازد که به بنیادهای جامعه و حکومت آسیب میرساند. در قانون نامه او کیفر، پاسخ بدیهی این خطاکاری هاست (پاشا صالح، ۱۳۴۸: ۱۱۴؛ نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳: ۲۳) اما در بُعد نظری، اولین بارقه های رویکرد سزاگرایی را می توان در اندیشه های متفکران یونان باستان یافت. شاید بتوان ارسطو را نخستین فردی دانست که تلاش نمود اجرای کیفر را ضابطه مند نماید. در واقع او را میتوان نماینده برجسته سزاگرایی در جهان باستان دانست. در اندیشه او همانند دیگر سزاگرایان در طول تاریخ، آزادی اراده و پایبندی به اخلاق عناصری اساسی تلقی می شوند. از نگاه او بزهکار کسی است که با اراده آزاد فضیلت را رها نموده و رذیلت را برگزیده است. همچنین او جرم را عملی می داند که روابط متقابل را در جامعه انسانی از حالت اعتدال خارج نموده و موجبات تجاوز به حقوق انسانها را فراهم میآورد. بنابراین برای اعاده وضع سابق و ایجاد تعادل مجدد

در جامعه چاره ای جز کیفر بزهکاران وجود ندارد. در اندیشه او به حکم عدالت و اخلاق، کیفر بزهکاران امری اجتنابناپذیر است. این حکم آنچنان گسترده و فراگیر است که در منطبق او درخت و یا خنجری که جرم به وسیله آن واقع شده است ف ارغ از مسئولیت کیفری نمی باشد (آقایی، ۱۳۸۶: ۷۶) (ارسطو همانند دیگر طرفداران حقوق طبیعی و فطری، مبنای حقوق را در حوزه ای و رای اراده قانونگذاران جستجو میکند. در این اندیشه قواعد طبیعی حاکم بر زندگی اجتماعی برتر از اراده حاکمان و غایت مطلوب انسان است و قانونگذار باید تلاش کند تا آنها را بیاید و در تدوین قواعد راهنمای خود قرار دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۴۲). او همانند کانت، فیلسوف برجسته آلمانی، عقل بشر را ابزاری برای کشف این قواعد آرمانی و مطلوب می داند. ارسطو در کتاب اخلاق خود تلاش ذهن انسان را برای کشف این قواعد ازلی به تصویر کشیده است (انروز، ۱۳۸۵: ۸۰). او معتقد است که هدف حقوق، تأمین سعادت همگانی است. سعادت همگانی تنها به یاری عدالت میسر خواهد گردید و کیفر نیز مسیری برای پاسداری از فضیلت عدالت در جامعه است. برای پژوهش پیرامون توجهات مذکور، عموماً نظریه‌های موجود را به دو گروه پیامدگرایان و پیشین‌گرایان تقسیم می کنند. گروه نخست به مقوله پیشگیری ارتکاب جرم در آینده توجه دارند و نظریه دوم، تمرکز خود را معطوف به جرم ارتکابی در گذشته کرده است.

۳- سزاکرایی کلاسیک

این عصر دوره شکوفایی علوم، فنون و اندیشه انسانی در حوزه‌های مختلف از جمله در قلمرو فلسفه حقوق است. نظریه حقوق طبیعی که از قرن هفدهم به بعد در نوشته‌های کسانی چون گرسیوس، پوفندورف، جان لاک و کانت مطرح شد، بخش در میان نویسندگان ۱ بیجدا ناپذیر اندیشه عصر روشنگری است (۷۶: ۲۰۱۱، Alam) شاید بتوان مدعی شد که امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی در زمره کسانی بود که بیشترین نقش را در شکوفایی حقوق فطری داشتند (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۶۶/۱-۶۷) از جمله موضوعاتی که در آثار نویسندگان و فلاسفه این دوران مورد توجه قرار گرفته است، اصول و قواعد پیشینی حاکم بر روابط انسان هاست. اصول و قواعدی که در نظر طرفداران حقوق فطری و رای اراده دولتها و حاکم

بر آنهاست. در این میان برخی از متفکران عصر روشنگری به کاربرد قواعد حقوق فطری در حوزه عدالت کیفری نیز پرداخته اند.

۱-۳ - دیدگاه عدالت مطلقه (جزیره متروک)

دیدگاه کانت معمولاً به عنوان مشهورترین الگوی سزاگرایی شناخته می شود. اگرچه در نظر برخی سزاگرایان معاصر همچون جفری مورفی، در اندیش ههای کانت نه تنها نظریه سزاگرایی، بلکه هیچ رویکردی در باب مجازات مشاهده نمی شود زیرا از نگاه او نظریه مجازات باید به صورت همزمان عناصری

(Corlet, ۲۰۰۶:۲۰۶) راجع به ماهیت جرم، توجیه اخلاقی کیفر، توجیه سیاسی مجازات، اصول مربوط به مسئولیت کیفری و مجازات متناسب را در خود داشته باشد (Murphy, ۱۹۸۷: ۵۳۲) در حالی که حتی در کتاب نظریه حقوقی کانت هم عناصر پنج گانه فوق به صورت منسجم مشاهده نمیشود. لیکن همین نویسنده در ادامه چنین نتیجه میگیرد: اگر نوشته ها و نگرشهای به جامانده از او به دقت مورد توجه قرار گیرد، می توان از آجرهای موجود در آن چنین بنایی را ساخت کانت فیلسوفی اخلاق محور است. به نظر او زندگی اجتماعی بدون اخلاق و عدالت بی معناست. به همین سبب «اگر پیشنهاد شود مجرمی را که محکوم به مرگ شده با این شرط که موافقت کند در صورت زنده ماندن آزمایشهای خطرناکی درمورد او انجام گیرد، آزاد بگذاریم، چه پاسخی خواهیم داد؟ به نظر او اگر چنین پیشنهادی از طرف دانشکده پزشکی به دادگاههای دادگستری شود، با تحقیر و تمسخر رد خواهد شد. زیرا اگر بتوان عدالت را در مقابل هرگونه وضعی به معامله پایاپای گذاشت، دیگر عدالت نخواهد بود» (صانعی، ۱۳۸۸: ۶۱) در نگاه او جرم دارای قبح ذاتی بوده و در مقابل کیفر نیز ذاتاً پسندیده است. جرم تعرض به نظم اخلاقی است. به همین دلیل است «که مجازات در احیای اصول اخلاقی مورد تعرض، دارای حسن ذاتی می باشد. به تعبیر دیگر تکلیف مجازات را قانون عدالت بردوش ما خواهد گذاشت (خسروشاهی، ۱۳۸۰: ۱۶۲). کانت در کتاب عناصر متافیزیکی عدالت سزاگرایی را به عنوان اصلی اخلاقی تلقی مینماید. به نظر او مجازات نباید هیچ گاه به عنوان ابزاری برای مصلحت مجرم یا جامعه مدنی به کار گرفته شود، بلکه فقط باید بر این مبنا بر مجرم تحمیل گردد

تا که او جرمی مرتکب شده است» (۱۷: Honderich; 2005) او از هرگونه فایده اجتماعی و فردی به عنوان پیامدی برای مجازات رویگردان است و آن را به تمسخر می گیرد. او بر این باور است «وای به حال کسی که با تمسک به یاوه های اصالت سودمندی، سهمی در رهانیدن بزهکار از مجازات داشته باشد (McCormick, 2001, ۱۹) تساوی در تعیین میزان کیفر به عنوان یکی از اصول بنیادین سزاگرایی در اندیشه های کانت نمود آشکاری دارد. کانت به حکم نگاه اخلاقی خود در تعیین اندازه کیفر نیز التزام به عدالت را ضروری می داند. به نظر او در حقیقت «خطاکار با ارتکاب رفتار ارادی معارض اخلاق، پذیرفته است که به میزان تعرض خود متحمل کیفر گردد» (یزدیان جعفری، ۱۳۸۶: ۳۳۰) این نگاه کانت، توأمان در بردارنده دو جنبه مثبت و منفی است. یعنی از یک سو، شدت مجازات به هیچ روی نباید کمتر از شدت جرم ارتكابی باشد و از سوی دیگر، هیچ توجیهی برای تخفیف مجازات را نمی پذیرد. به نظر او تخفیف مجازات برخی از بزهکاران به واسطه همکاری آنان با دولت اقدامی خلاف عدالت است. از مجموع آنچه گذشت میتوان ادعا نمود که «دیدگاه کانت در مورد عدالت کیفری بالاترین دیدگاهی سزاگرایانه است که بر اصل قصاص یا اصل پیشینی تساوی مبتنی است. اصلی که به موجب آن دادگاهها مجازاتی را علیه مجرمین اعمال میکنند که با جرم آنها برابر است.

۴- سزاگرایی نوین

هرچند که سزاگرایی به عنوان یکی از کهن ترین منشاهای توجیه مجازات هیچگاه به کلی از بین نرفته است، در قرن بیستم علی رغم وجود معتقدان معدودی برای آن، کیفرشناسان و به ویژه جرمشناسان این اندیشه را در مقایسه با تفکر اصلاح گرایی، نظریه ای ارتجاعی تلقی میکردند. در این زمان به نظر می رسید که سزاگرایی اندیشه ای کهن و یادگار دورانی است که در آن انتقام مبنای اصلی کیفر را تشکیل میداد. در دهه پنجاه تصور میشد که سزاگرایی به طور کلی جایگاه خویش را در میان نظریه های مرتبط با توجیه کیفر از دست داده و کاملاً به اندیشه ای متروک مبدل شده است (۲: Cragg, ۱۹۹۰) به رغم این تصور، مدتی پس از آن و در دهه ۱۹۸۰ به نظر میرسید که این اندیشه در همه جا دچار رستاخیز

شده است، به گونه ای که نه تنها توسط قانون گذاران و جرم شناسان بلکه توسط فلاسفه و صاحب نظران دانشگاهی نیز با اشتیاق فراوان مورد حمایت قرار گرفت. جان همتون میگوید: در چند سال گذشته من در میان کسانی بودم که برای این شهرت عزا گرفته بودند و سزاگرایی را به عنوان اندیشه ای که دست کمی از انتقام جویی ندارد، محکوم میکردم؛ زیرا به نظر من تنها آلترناتیو نظریه بازدارندگی و ارباب، اندیشه آموزش اخلاقی کیفر بود. اما در چند سال گذشته دیدگاهم تغییر کرده است و در حال حاضر نه فقط سزاگرایی را به عنوان واکنشی متفاوت از انتقام می بینم، بلکه آنرا به عنوان پاسخی اخلاقی و مهم نسبت به رفتار غیر اخلاقی تلقی می کنم در نیمه دوم قرن بیستم سزاگرایی کهن احیا شد و کیفرشناسانی که به سزاگرایی بی اعتنا بودند تغییر عقیده دادند و به حامیان این تفکر بدل شدند. در دهه هشتاد سزاگرایی نوین به تأثیرگذارترین نظریه کیفری مبدل گردید (Hudson ۲۰۰۳: ۳۹)

۱-۴- زمینه های ظهور مجدد سزاگرایی

نظریه ها و اندیشه ها فرزندان زمان خود هستند. شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و یا به بیان دیگر مشکلات و نیازهای موجود تاریخی در حوزه های مذکور زمینه های بروز و ظهور یک نظریه را فراهم می سازد. به همین ترتیب، عدم توفیق برنامه های اجرایی ملهم از نگاه ها و اندیشه های اصلاحی در سطح کلان، منتهی به نقدهای گسترده از نظریه های مذکور شده و زمینه را برای ظهور نظریه های رقیب و جایگزین آن فراهم میکند. ظهور و افول اندیشه های کیفری نیز در این بستر تاریخی و اجتماعی رخ میدهد. از یک سو، زمینه های اجتماعی و اقتضای ظهور اندیشه های متفاوت در حوزه جرم و مجازات را موجب میگردد و از سوی دیگر، عدم توفیق اندیشه های حاکم و پیامدهای احتمالی حاصله از اجرای یک نظریه موجبات افول آن را فراهم ساخته و زمینه را برای بروز اندیشه های کیفری بدیل مهیا میکند. دلایل ظهور اندیشه های سزاگرایانه نوین در همین بستر قابل بررسی و تحقیق است. در حقیقت مشکلات نظری و عملی گفتمان های حاکم در زمینه توجیه مجازات، عرصه را برای گرایش به اندیشه سزاگرایی گشود..

۱-۱-۴- افراط در مجازاتهای اصلاحی

افراط در پابندی به کیفرهای اصلاحی موجبات نگرانی را در افرادی که گرایش های لیبرالیستی داشتند، فراهم ساخت. به ویژه اجرای سختگیرانه ناتوان سازی به عنوان یکی از دادههای مکتب اصلاح گرایی در مورد مجرمان اصلاح ناپذیر، که از سوی محافظه کاران تعقیب میشد نگرانی بیش از پیش گروه های طرفدار حقوق مدنی و حقوق بشر را برانگیخت

۲-۱-۴. پراکندگی مجازاتها

وجود مجازاتهای حبس نامعین در امریکا و به ویژه در مناطقی مانند کالیفرنیا که در آن مدت زندان توسط یک کمیسیون ویژه و بر مبنای میزان تغییر رفتار فرد از بعد اجتماعی و روانشناسی بر مبنای جرم ارتکاب تعیین میشد، انتقاداتی را به همراه داشت. احتمال ارتکاب جرم در آینده به عنوان عاملی در تعیین مجازات ارزیابی میشد. یعنی این امکان وجود داشت که یک بزهکار تنها ارتکاب جرمی ساده، به اندازه مرتکب یک جرم خشونتآمیز ناگزیر از تحمل حبس باشد؛ زیرا ممکن بود به نظر برسد که در مورد مجرم اول نیاز بیشتری به درمان و مراقبت در م قایسه با بزهکار دوم وجود داشته و احتمال ارتکاب جرم در آینده از ناحیه او بیشتر باشد.

۳-۱-۴- گسترده‌گی اختیارات مقامات قضایی و اجرایی

از دیگر انتقادات وارده به کیفرهای اصلاحی این بود که سیستم فردی کردن مجازاتها راه را برای هرگونه سوء استفاده از قدرت فراهم می ساخت؛ زیرا در چنین سیستمی در عمل، نظام عدالت کیفری از مجازات های نامعین بهره می گیرد و قانون انعطاف بسیار زیادی در برخورد با مجرم ان از خود نشان می دهد. از سوی دیگر، همان گونه که قبلاً اشاره شد، تصمیمگیری در مورد مجازاتها الزاماً توسط مقامات قضایی صورت نمیگیرد؛ بلکه بخشی از تصمیمات به مقاماتی که اجرای مجازات ها را بر عهده دارند واگذار شده است. وجود چنین اختیارات گسترده قضایی و اجرایی نگرانیهای زیادی در زمینه سوء استفاده احتمالی از قدرت ایجاد کرده بود.

۴-۱-۴- شورش در زندانها

تحقیقات در خصوص شورشهای صورتگرفته در زندانها از جمله شورش در مرکز فرصتهای اصلاحی آتیکا در نیویورک ۱۹۷۱ که در جریان آن ۳۹ نفر

از جمله ده نشان داد افسر مأمور اصلاح و کارمند زندان کشته شدند (Hudson, ۲۰۰۸: ۴۰-۳۹) که مشخص نبودن تاریخ آزادی افراد از زندان، احساس بی عدالتی و عدم ارتباط میان جرم و مجازات از جمله مهم ترین علت های رنج و عذاب مجرم ان و شورش آنان است. همان گونه که مشاهده میشود این زندان و زندان های مشابه بر مبنای سیاست اصلاحی اداره میشدند.

۲-۴- . مفهوم سزاگرایی نوین

در سزاگرایی مدرن مانند همۀ رویکردهای سزاگرایی، مجرم مستحق مجازات است؛ چرا که به صورت آزادانه ای عمل خلاف را برگزیده است. این اقدام او را اخلاقاً پاسخگو و قابل مجازات می سازد. اما در شکل مدرن سزاگرایی، اندیشهٔ برابری جرم و مجازات که مورد تأکید سزاگرایان سنتی است، تبدیل به تناسب کیفر با جرم در این رویکرد، دیگر ت اُکید بر مجازات قصاص گونه مشاهده ارتکابی میشود نمیشود. از سوی دیگر تلاش بر آن است تا برای کاربردی نمودن اندیشهٔ سزاگرایی جدولی از مجازاتها تهیه شود که در آن سنگین ترین مجازاتها برای سنگین ترین جرایم و برعکس است. این شکل از دسته بندی کلی مجازاتها بر مبنای شهرت یافته است .. در این خصوص باید اشاره نمود که مجازات های پیشگفته از نظام حداقل و حداکثر تبعیت کرده و بر اساس شرایط جرم بر بزهکار تحمیل میشوند. به عنوان مثال، برای جرم سرقتِ مقرون به آزار و جرایم ی با شدت مشابه، پنج سال حبس پیشبینی می شود که تا دو سال قابلیت کاهش و افزایش دارد. برای جرمی با شدت کمتر، مدت سه تا پنج سال و جرمی با شدت بیشتر، مدت پنج تا هفت سال در نظر گرفته می شود. در این خصوص ملاک اصلی تصمیم گیری، جرم ارتکابی و میزان استحقاق مرتکب است؛ یعنی اندازهٔ مجازات بر اساس شدت جرم و میزان قابلیت سرزنش که بر اساس ملاک های عینی همچون سابقۀ ارتکاب جرم مشخص میگردد، تعیین میشود. طبیعی است که یکی از مهم ترین عوامل در میزان سرزنش، عنصر معنوی است. بنابراین کسی که مرتکب تکرار جرم می شود آگاهی بیشتری

نسبت به اعمال خود خواهد داشت و به همان نسبت نیز استحقاق و قابلیت سرزنش بیشتری پیدا میکند. از دیدگاه سزاگرایان آنچه ماهیت اصلی مجازات را تشکیل داده و آن را از سایر ضمانت اجراها و تنبیهات متمایز می‌سازد، این است که کیفر حامل نوعی سرزنش اجتماعی و اخلاقی است. یکی از مشکلات اساسی نظریه سزاگرایی ترجمه تناسب جرم و مجازات در مقام عمل؛ یعنی تعیین مجازات متناسب برای جرایم مختلف در مرحله قانونگذاری و قضاوت است.

۵- ارزیابی سزاگرایی

سابقه نظریه سزاگرایی و گرایش های قوی که در نظام های عدالت کیفری نوین نسبت به این اندیشه مشاهده می شود، حاکی از ویژگیها و نقاط قوتی است که ماهیتاً در این تفکر وجود دارد. این نظریه از هر مبنای دیگری در فلسفه مجازات به عدالت نزدیکتر است؛ زیرا در پی اجرای مجازاتی برابر با متناسب با جرم ارتكابی است. در این تفکر هیچ زمینه ای برای مجازات بیگانهان وجود ندارد (آنگونه که در اندیشه ارباب و بازدارندگی مشاهده می شود). در حقیقت، فرض غیر قابل اثبات احتمال ارتكاب جرم در آینده از شاخصه های تصمیم گیری در باب چگونگی برخورد با مجرمان نیست (وضعیتی که در اندیشه اصلاح و بازپروری مجرمان مشاهده میشود). در این نگاه به مجازات، دامنه آزادی قضات و مجریان نظام عدالت کیفری در برخورد با مجرمان کاهش یافته و احتمال سوء استفاده از قدرت و برخورد خودسرانه کاهش مییابد. در نظام کیفری برگرفته از این تفکر برای جرم واحد مجازات هایی متکثر و پراکنده وجود نداشته و دامنه نوسان مجازات برای جرم واحد بسیار محدود است. آنگونه که در دستورالعمل مینوسیتا آمده است، نژاد، مذهب، جنسیت و امثال آن عملاً شاخصه موثرتری در تبیین کیفر نخواهد بود. اما فارغ از قابلیت ها و مزایای ذاتی اندیشه مذکور، مبانی و کارکردهای آن در بعد توجیه و توزیع کیفر قابل تأمل و تعمق است. در ادامه تلاش خواهد گردید تا کاستی ها و نواقص بنیادین نظریه سزاگرایی در دو حوزه توجیه و توزیع کیفر مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد.

۱-۵- سزاگرایی و توجیه کیفر

بر اساس آنچه گذشت در نظریه سزاگرا، مجازات به مثابه تحمیل عمدی درد و رنج و سلب حق از دیگری است. فلسفه مجازات تلاشی برای یافتن مبانی مشروعیت مشقتی است که به صورت ارادی به انسانها در اجتماع تحمیل می شود. دشواری پاسخ به این پرسش تا آنجا جدی است که فلاسفه حقوق کیفری اعتقاد به حل نشدن آن دارند (۱):

Boonin ۲۰۰۸) احتمالاً چه انتقاداتی بر توجیهات مذکور وارد است. در مباحث مقدماتی اشاره شد که حامیان این تفکر از گذشته تا کنون مبنای توجیه مشترکی برای مجازات بیان می کرده‌اند. اگرچه بر اساس آنچه مشاهده خواهیم نمود، در جلوه‌های نوین سزاگرایی برای پاسخ گویی به ایرادات احتمالی اشکال متفاوتی از سزاگرایی ارائه شده است. در نگاه برخی از سزاگرایان مجازات امری بدیهی تلقی می شود که تلاش ذهنی و زیادی برای توجیه آن لازم نیست. مجرم باید مجازات شود؛ زیرا مرتکب جرم شده است (Honderich ۲۰۰۵: ۱۷) اندیشه سزاگرایی به طور کلی مجازات را با ملاحظات عدالت، استحقاق و حقوق توجیه می نماید. در حقیقت سزاگرایان هیچ گاه مجازات را به مثابه امری تلقی نمی نمایند که باید با توجه به نتایج شخصی و اجتماعی حاصل از اجرای آن ارزیابی گردد (White; ۲۰۱۱: ۱۷) مجازات مقتضی عدالت، استحقاق و سزا برای مجرم و نیز احقاق حق برای جامعه است. مجازات در این اندیشه با اخلاق پیوندی ناگسستنی پیدا میکند. مجازات انعکاسی از سرزنش اجتماعی علیه رفتارهای ناپهناجو و غیر اخلاقی مجرمان است که به صورت رسمی اعلام میشود. سوال ابتدایی در زیربنای این اندیشه آن است که این رویکرد تا چه میزان یک نظریه اخلاقی است؟ با فرض اینکه اجرای مجازات آثار سوء فردی و اجتماعی به همراه داشته باشد و یا اینکه هیچ گونه فایده و ثمره اجتماعی برای مجازات تصور نشود، تا چه میزان میتوان به اخلاقی بودن این رفتار کیفری باور داشت؟ نکته قابل ذکر دیگر در مطالعه این رویکرد آن است که آیا همه قوانین کیفری که بر مبنای آنها مجازات تحمیل میشود، الزاماً اخلاقی هستند؟ به نظرمی رسد که توافقی کلی در این باب وجود دارد که رابطه کیفر و اخلاق رابطه تساوی نبوده و می توان آن را عموم و خصوص من وجه دانست. یعنی به رغم پذیرش این نکته که بسیاری اعمال مجرمانه غیر اخلاقی هستند و اعمال مجازات نسبت به ارتکاب

آنها می‌توانند توجیه اخلاقی داشته باشد، لیکن کم نیستند اعمالی که به لحاظ شکلی جرم محسوب می‌شوند، اما آنها را نمی‌توان غیر اخلاقی تلقی نمود. در مقابل نیز اعمالی غیر اخلاقی را می‌توان عنوان نمود که در سیاهه‌ی قوانین کیفری نیامده و جرم‌انگاری نشده‌اند. کسی که از نجات کودک خردسالی که در حال غرق شدن و یا در معرض تصادف است جلوگیری نمی‌کند، اخلاقاً قابل سرزنش است، در حالی که عمل او جرم محسوب نمی‌شود. فردی که برای نجات جان دوست خود که در وضعیت اضطراری است، قوانین رانندگی را رعایت نکرده و از چراغ قرمز عبور می‌کند اخلاقاً قابل سرزنش نیست، هرچند مرتکب تخلف شده است (Corlett, ۲۰۰۶: ۲) به همین ترتیب، افرادی که در قالب اعمال غیر مجرمانه، مرتکب همسرآزاری و کودک‌آزاری شده یا اقدامات نژادپرستانه انجام می‌دهند، غیرقابل مجازاتند (Boonin ۲۰۰۸: ۹۹) مثالهای فوق را چگونه می‌توان با مبانی سزاگرایی توجیه نمود؟ آیا مجازات اعمال اخلاقی و عدم مجازات اعمال غیر اخلاقی می‌تواند جایگاهی در اندیشه فوق داشته باشد؟ اعمال مجرمانه‌ای که با حسن نیت اتفاق می‌افتند، اشکال دیگری برای توجیه مجازات در اندیشه مورد بحث ایجاد میکنند. افرادی که با انگیزه شرافتمندانه، با جهل به حکم قانون و یا اشتباه در موضوع، مرتکب جرم، حتی جرم سنگینی مانند قتل میشوند، اخلاقاً قابل سرزنش نیستند تا مجازات آنها قابل توجیه باشد. حالتی را میتوان تصور نمود که فردی در حال عبور از کنار مدرسه‌ای، فریادهای نامتعارفی را میشنود. با دقت بیشتر متوجه میشود که عده‌ای، دانش‌آموزان مدرسه را گروگان گرفته‌اند و با گرفتن سلاح به سمت آنها مرتباً تهدید به شلیک میکنند. فرد رهگذر با دیدن این صحنه برای نجات جان کودکان به سمت گروگان‌گیران شلیک کرده و یکی از آنها را به قتل می‌رساند. بعداً معلوم میشود که صحنه مذکور ساختگی و آموزشی بوده و سلاحها نیز واقعی نبوده‌اند. در مواردی مشابه آنچه گفته شد و به ویژه در مواردی که افراد به علت اشتباه در حکم قانون و مصادیق آن و با حسن نیت مرتکب جرم میشوند الزاماً اعمال غیر اخلاقی مرتکب نشده، در حالی که غالباً به لحاظ کیفری پاسخگو و قابل مجازاتند. با بررسی مثال‌های پیشگفته ممکن است این گونه بیان شود که

نویسنده برای اثبات مدعای خود از موارد و مصادیق خاص و استثنایی بهره می گیرد و ذکر چند مورد خاص نمی تواند مبانی عام و مستحکم نظریه مورد اشاره را سست نماید. در پاسخ باید اشاره نمود که از یک سو وجود چند مورد نقض که اتفاقاً چندان هم استثنایی و خاص نیستند، می تواند نارسایی های یک نظریه را که مدعی است مبناي توجیه کیفر را به صورت انحصاری و مطلق کشف کرده است، نشان دهد. از سوی دیگر، رجوع به ادبیات موضوع در سزاگرایی و به ویژه شکل نوین آن نشان می دهد که این همان روشی است که سزاگرایان برای ادبیات نظریه خود از آن بهره برده اند. برخی با ذکر چند نمونه خاص که در آنها مجرم ان با خشونت و بی رحمی انسانها و به ویژه اطفال بی گناهی را قربانی هوسهای نفسانی خود کرده اند، به طرح این پرسش می پردازند که آیا این افراد مستحق کیفر نیستند؟ آیا شایسته است که اقدامات درمانی و تربیتی در مورد آنها اعمال گردد؟ آیا افکار عمومی می پذیرد که با رأفت و ترحم نسبت به آنها برخورد شود. برخی از فلاسفه معاصر مانند آنتونی داف تلاش کرده اند تا با ارائه الگوی دیگری از سزاگرایی به برخی از انتقادات پاسخ داده و یا حداقل در معرض آنها قرار نگیرند. داف ضمن وارد آوردن نقدهای تند به پیامدگرایان و پذیرش بعد اخلاقی کیفر، گرایش مبنایی خود را به سزاگرایی به وضوح نشان می دهد. اما از دیدگاه او هدف نهایی و توجیهکننده مجازات، تحقق توبه، ندامت و پشیمانی بزهکار است. مجازات باید راهی برای انتقال پیام اخلاقی اجتماع بهمجرمان باشد؛ به گونهای که هوی این پیام را درک کرده و به پذیرش خطا از ناحیه او منتهی گردد (Duff, ۲۰۰۱: ۶۲). مجازات در اندیشه او مفهومی کفاره ای دارد اما فارغ از نقدهای احتمالی مشابهی که بر این مدل از سزاگرایی می تواند وارد باشد، سؤال اساسی دیگری را می توان درباره این بیان از سزاگرایی طرح نمود. آیا اصولاً تحلیل آنتونی داف، تحلیلی سزاگرایانه است؟ حداقل می توان ادعا کرد که این تفکر، نظریه سزاگرای محض تلقی نمیشود؛ زیرا همان گونه که ملاحظه شد، این نظریه یکی از ارکان سزاگرایی یعنی عدم توجه به هدف و پیامدهای حاصل از مجازات را فاقد است. برعکس، تمرکز اصلی توجیه کیفر بر رسیدن به هدفی معین، یعنی ندامت، پشیمانی و در نهایت اصلاح مجرمان است. مدل دیگر از سزاگرایی،

گونه‌های است که جان رالز بیان داشته است. به نظر او مجازات فقط بر مبنای استحقاق مجرم توجیه می‌شود. فقط تحمیل رنج متناسب با خطای مرتکب از بعد اخلاقی پذیرفتنی است. همچنین شدت مجازات بستگی به زشتی عمل بزهکار دارد (۲-۲۱: Rawls ۱۹۹۹) اما بلافاصله ادامه می‌دهد که گذشته، گذشته است و تنها نتایج آن برای اتخاذ تصمیم فعلی اهمیت دارد. مجازات تنها با ارجاع به نتایج شایسته، یعنی منافع اجتماعی که البته نظم اجتماع نیز از جمله این منافع است، توجیه می‌شود. این مدل از سزاگرایی را می‌توان سزاگرایی ترکیبی دانست. یعنی نارسایی سزاگرایی محض در توجیه کیفر سبب شده است که جان رالز تلاش کند با توسل به اندیشه‌ها، پیامدگرایی آن را تکمیل نماید. در گونه ای دیگر از سزاگرایی تلاش شده است مجازات بر اساس انصاف توجیه شود. در این اندیشه مجازات براساس یک توصیف بنیادین از جامعه تعریف می‌شود. زندگی اجتماعی عبارت از فعالیت سودآوری است که بقای آن به همکاری افراد بستگی دارد. همه افراد از یک نظم منبعث از قانون منتفع می‌گردند. در یک عمل مشارکتی و تحت قاعده بازی منصفانه، هر کس از اطاعتی که دیگران از قانون می‌کنند، بهره‌مند می‌شود. قانونشکن مانند کسی است که از دیگران سواری رایگان میگیرد. او بدون اینکه هزینه اطاعت از قانون را بپردازد، از آرامش و نظم حاصل از عمل دیگران سود می‌برد. اصولاً آیا در جرایم اخیر می‌توان گفت که فرد قاتل یا زناکار در قیاس با افرادی که مرتکب این جرایم نمی‌شوند، امتیاز ویژه‌ای گرفته است که باید از او سلب شود؟ یا به تعبیرداف این فرد فقط به منافع و تمامیت جسمانی و اخلاقی دیگران آسیب زده است (۲۱۲: Duff ۱۹۸۶) از سوی دیگر، به نظر نمی‌رسد که مردم نسبت به همه جرایم از جمله جرایم اخیر گرایش داشته باشند که عدم ارتکاب این جرایم گذشت از منافع و پرداخت هزینه تلقی شود. علاوه بر این، بسیاری از افراد، اگر مرتکب جرم نمی‌شوند به این دلیل نیست که آزادانه اطاعت از قانون را انتخاب کرده‌اند. در مورد آنها علت عدم ارتکاب جرم توجه به منع قانون، منافع اجتماعی و امثال آن نیست. گاه علت عدم ارتکاب جرم، ناتوانی از ارتکاب آن است. به عنوان مثال چند نفر در طول تاریخ قادر بوده‌اند و یا هستند که سیستم نرم افزاری پنتاگون را هک نمایند؟ در مجموع می‌توان

ادعا کرد که این گونه از سزاگرایی نیز مانند دیگر انواع آن، در توجیه کیفر جامع و مانع نیست. علاوه بر آنچه گفته شد، در اندیشه سزاگرایی از یک سو پیش فرض ارتکاب جرم به عنوان یک گزینش کاملاً ارادی و آزاد از سوی انسانها حاکم است و تأثیر عوامل درونی و اجتماعی در ارتکاب جرم نادیده گرفته می شود. از سوی دیگر این تئوری مجوزهای لازم را برای برخورد های شایسته با افرادی که حالت خطرناک دارند صادر نمی نماید؛ زیرا عامل اصلی تعیین مجازات جرم ارتكابی است و شخصیت فرد در آن جایگاهی ندارد، در نتیجه قدرت کافی را برای مقابله با مرتکب آن تکرار جرم در اختیار عدالت کیفری قرار نمی دهد. این اندیشه ظرفیت های لازم را برای مقابله با امواج جرایم ندارد. یعنی در شرایطی که جامعه با افزایش مقطعی برخی از جرایم مواجه است و برای مقابله با آنها چاره ای جز اتخاذ سیاست کیفری خاص مقطعی ندارد، نمیتواند داده های این نظریه را به کاربندد. چون در این اندیشه، شرایط خاص اجتماعی در تنظیم سیاست کیفری نقشی ندارد و در نهایت اینکه به تعبیر جفری مورفی، «در جامعه ای که فرصتها و امکانات به صورت عادلانه و منصفانه توزیع نشده اند، امکان توجیه کیفر با مبنای مورد بحث وجود ندارد» (۴۹):

Hudson ۲۰۰۳) اما اگر نظریه سزاگرایی در توجیه کیفر از ظرفیت کافی برخوردار نیست، استعداد این اندیشه در تعیین اندازه مجازات تا چه میزان است؟ علت طرح این سؤال آن است که اصولاً از عمده دلایل ظهور اندیشه سزاگرایی در دهه های اخیر، اعتراضی بود که به پراکندگی و عدم تناسب مجازات با جرایم ارتكابی، به علت حاکمیت اندیشه اصلاح طلبی صورت میگرفت. تصور میشود که حتی اگر اندیشه سزاگرایی در توجیه کیفر از ظرفیت کافی برخوردار نباشد، برای توزیع و تعیین مجازات بهترین گزینه است.

۶- جلوه های سیاست جنایی سزاگرا در قوانین ایران

۶-۱- قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

ماده ۴۷- صدور حکم و اجرای مجازات در مورد جرائم زیر و شروع به آنها قابل تعویق و تعلیق نیست:

الف- جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور، خرابکاری در تأسیسات آب، برق، گاز، نفت و مخابرات

- ب- جرائم سازمان یافته، سرقت مسلحانه یا مقرون به آزار، آدمربایی و اسیدپاشی
- پ- قدرت نمایی و ایجاد مزاحمت با چاقو یا هر نوع اسلحه دیگر، جرائم علیه عفت عمومی، تشکیل یا اداره مراکز فساد و فحشا
- ت- قاچاق عمده مواد مخدر یا روانگردان، مشروبات الکلی و سلاح و مهمات و قاچاق انسان
- ث- تعزیر بدل از قصاص نفس، معاونت در قتل عمدی و محاربه و افساد فی الارض
- ج- جرائم اقتصادی، با موضوع جرم بیش از یکصد میلیون (۱۰۰.۰۰۰.۰۰۰) ریال
- ماده ۷۱- اعمال مجازات های جایگزین حبس در مورد جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور ممنوع است

۲-۶- قانون مجازات اخلاگران در نظام اقتصادی کشور

- تبصره ۵ - هیچ یک از مجازاتهای مقرر در این قانون قابل تعلیق نبوده و همچنین اعدام و جزاهای مالی و محرومیت و انفصال دائم از خدمات دولتی و نهادها از طریق محاکم قابل تخفیف یا تقلیل نمی باشد.
- قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری
- تبصره ۱- در کلیه موارد مذکور در این ماده در صورت وجود جهات و کیفیات مخففه دادگاه می تواند با اعمال ضوابط مربوط به تخفیف، مجازات مرتکب را فقط تا حداقل مجازات مقرر در این ماده (حبس) و انفصال ابد از خدمات دولتی تقلیل دهد ولی نمی تواند به تعلیق اجرای کیفر ح ک
- د ه

نتیجه گیری

قانون گذار ایران، در سه دهه ی گذشته به انگیزه ی کاهش جرم، در موارد مختلف، اقدام به تشدید کیفرهای قبلی یا جرم انگاری های جدید با

کیفرهای سزاگرایانه نموده است. بی توجهی به محدودیت های موجود برای جرم انگاری و تکیه صرف به توجیهات نظری و فلسفی در توسل به ساز و کار جرم انگاری و تشدید کیفرها بدون مبنای علمی جرم شناختی و کیفر شناختی می تواند حقوق کیفری را با چالش جدی رو به رو ساخته و مشروعیت و جایگاه و نقش آن را به پرسش بکشاند. «هگل» معتقد است: «کیفر چیزی نیست جز یکی از نمودهای جرم، یعنی نیمی از جرم است که نیمه ی دیگر آن را ایجاب می کند». مروری بر تاریخ تحولات کیفری گواه این امر است که صرف شدت و خشونت عمل ارتكابی، نمی تواند مبنای مناسبی برای مداخله ی کیفری و یا تشدید کیفری باشد. بلکه علاوه بر آن، باید امکان تأثیر گذاری و اثر بخشی مداخله ی کیفری از یک طرف، و تشدید کیفرهای قبلی از طرف دیگر نیز، اندیشید؛ لذا، قانون گذار به جای تشدید کیفر، باید سیاست پیش گیرانه به منظور جلوگیری از وقوع جرم اتخاذ نماید. به این ترتیب، می توان گفت مداخله ی کیفری و تشدید کیفرها بیش از آن که فایده مند باشد، خود زمینه ی تشدید خشونت و ترغیب بزه کار را فراهم نماید. حقوق کیفری بدون پای بندی به اصل حداقل بودن حقوق کیفری، به مثابه ی جنگجویی است که همواره در حال شمشیر کشیدن است. بدیهی است در چنین وضعیتی، اگرچه ظرفیت های کیفری مراجع سیاست گذار و مجری قوانین کیفری به وفور آزاد شده، به مرحله ی اجرا در می آید، اما نه تنها تولنایی و مهارت مراجع رسمی جهت استفاده از سایر ظرفیت های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ... کاهش خواهد یافت، بلکه دور نیست زمانی که شهروندان نیز پرداخت هزینه های کیفری را، جزئی از هزینه های معمول زندگی در ساخت سیاسی، حقوقی جامعه ی خود تلقی می کنند؛ در این صورت، تحمل یا تصور شمول کیفر نسبت به شهروندان هیچ کدام از اهداف نظام دادگری کیفری را محقق نخواهد کرد. بر این اساس، هم چنان که «هابز» بیان نموده است: «حاکم مدنی شمشیر دادگری را به صورت ناپیوسته به کار می برد، چنان که گویی مثل چیز داغی، نمی تواند آن را پیوسته در دست نگه دارد».

بررسی فرآیند تدوین و تصویب برخی قوانین کیفری ایران، بیانگر تقارن زمانی میان وقوع حوادث جنایی شدید مانند: قتل، سرقت مسلحانه و تجاوز به عنف با تصویب قوانین سزاگرایانه است. حال آن که گذشت زمان و تکرار حوادث مشابه به رغم اعمال سیاست های سزاگرایانه، نشان داده که این سیاست ها از اثر بخشی لازم برخوردار نبوده است. بنابراین، هنر سیاست جنایی، آن است که با تلفیق کارآیی و انسانی بودن، به مدیریت جرم پردازد. همان گونه که حرف تسامح صفر در برابر جرم عاقلانه نیست، و مطلق سخت گیری هر چند ممکن است در کوتاه مدت پاسخ گوی نیازهای نظام دادگری کیفری در کاستن از میزان جرایم باشد، اما به دلیل فرهنگ سازه نبودن، در دراز مدت نهادینه نشده و کارآیی لازم را نخواهد داشت. به علاوه امروزه منطقه ای و جهانی شدن حقوق بشر، اصولاً تا حد زیادی امکان توسل به حربه های بسیار قهرآمیز و سرکوبگر خارج از محدوده حقوق بشر و قوانین اساسی را از دولت ها سلب نموده است. در همین راستا لازم است تدابیری ارایه شود تا با ترکیب آن ها بتوان به یک سیاست جنایی متوازن، چند بعدی، همه سو نگر و کاربردی نایل گشت که علاوه بر پرهیز از تساهل صرف و تسامح صفر در قبال جرم، زمینه ی اجتماعی شدن بزه را زایل نمود و منجر به باز هم نوایی او با جامعه و پیش گیری از تکرار جرم توسط وی و ارتکاب جرم توسط دیگران گردد.

رویکرد قانون گذرا در ق.م.ا. ۱۳۹۲ با رویکرد سزاگرایی انطباق و همخوانی ندارد، زیرا قانون از نگرش فایده گرایی و عقلانی بوجود آمده و با رویکردی آینده گرا به دنبال کاهش احتمالی تکرار جرم است به دیگر سخن ق.م.ا. با رویکرد سود محوری و فایده گرا، به دنبال تغییر و بهبود وضعیت برخی از بزهکاران و همچنین سیستم عدالت کیفری در آینده است. لذا با رویکرد سزاگرایی همخوانی ندارد. از این رو، در پرتوی الگوی جرم شناسانه، قانون م.ا. با رویکردی مصلحت سنجانه به دنبال پاسخ دهی به پدیده مجرمانه است، به این سان، ق.م.ا. با ره آوردهایی که بیشتر جنبه اصلاحی، درمانی و تربیتی دارند همراه است، لذا، ق.م.ا. به نظر می رسد، با رویکرد فایده گرایانه تطابق داشته باشد با این استدلال که، باید بین سه الگوی اصلاح و بازپروری بزه

کاران الگوی بازدارندگی و الگوی ناتوان سازی، تفکیک قائل شده بدین صورت که نهاد های همچون تعویق صدور حکم ، تعلیق صدور حکم ، آزادی مشروط ، نیمه آزادی مشروط و در پرتوی الگوهای جرم شناسی فایده گرا منجر به اصلاح و بازپروری بزه کاران خواهند شد، اما اگر الگوی ناتوان سازی و بازدارندگی را از رهگذر مجازات و قطعیت و سرعت در مجازات آن گونه که ژرمی بنتام گفته است را در نظر بگیریم، رویکرد قانون گذار در این قانون نمی تواند با این دو الگو قابل انطباق باشد

۱. آقایی، مجید، ۱۳۸۶ مکاتب کیفری، چاپ اول، تهران، خرسندی.
۲. انتروز، الکساندر پاسرین، ۱۳۸۵ «درآمدی بر فلسفه حقوق»، ترجمه محمدحسین طالبی، فصلنامه معرفت، شماره ۴۹
۳. پاشا صالح، علی، ۱۳۴۸ مباحثی از تاریخ حقوق، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.
۴. پرادل، ژان، ۱۳۸۳ تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علیحسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، تهران، سمت.
۵. تبت، مارک، ۱۳۸۴ فلسفه حقوق، ترجمه حسن رضایی خاوری، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۶. خسروشاهی، قدرت الله، ۱۳۸۰ فلسفه قصاص از دیدگاه اسلام، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷. صانعی، پرویز، ۱۳۸۸ حقوق جزای عمومی ۲، ج، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
۸. فلچر، جورج. پی، ۱۳۸۴ مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، ترجمه سیدمهدی سیدزاده ثانی، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۹. کاتوزیان، امیرناصر، ۱۳۸۸ فلسفه حقوق، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۰. کاتینگهام، جان، ۱۳۸۴ «فلسفه مجازات»، ترجمه ابراهیم باطنی و محسن برهانی، مجله فقه و حقوق، سال اول.
۱۱. کاوادینو، میشل و جیمز دیگنان، ۱۳۸۴ «توجیه یا دلیلاوری برای مجازات»، ترجمه علی صفاری، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۲.
۱۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حسین بادامچیان ۱۳۸۳ (مترجمان)، تاریخ حقوق کیفری بین النهرین، چاپ اول، تهران، سمت.
۱۳. وایت، راب و فیونا هینز، ۱۳۸۶ جرم و جرم‌شناسی، ترجمه علی سلیمی، چاپ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۴. یزدیان جعفری، جعفر، ۱۳۸۶ «توجیه فلسفی مجازات، از وحدت‌نگرایی تا تکثرگرایی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۳۷، شماره ۴، .

15. Bagaric, Mirko, 2001 Punishment and Sentencing: A Rational Approach, Cavendish Publishing Limited, London,.
16. Berry, Gray-Christopher 1999, The philosophy of law (an encyclopedia), Garland Publishing, New York and London,.
17. Boonin, David 2008., The Problem of Punishment, Cambridge University Press,
18. Brooks, Thom, 2007 Hegel's Political Philosophy: A systematic Reading of the Philosophy of Right, Edinburgh, Edinburgh University Press,.
19. Caygill, Howard, 2011 A Kant Dictionary, Volume 2 of the Blackwell Philosophy Dictionaries Blackwell University Press,
20. Zimring, Franklin E. & Gordon Hawkins & Sam Kamin 2001, Punishment and Democracy: Three Strikes and You're Out in California, Oxford University Press,.